

## عاطفه‌ی اندوه در غزل‌های حافظ

دکتر نصرالله امامی

استاد دانشگاه شهید چمران اهواز

### ۱. درآمد

عنصر غالب در گونه‌ی غنائی و زیرگونه‌های آن، عاطفه‌های انسانی است و اساساً شاخص اصلی گونه‌ی غنائی در برابر انواع و گونه‌های ادبی دیگر، همین غلبه‌ی عنصر عاطفه است.

عاطفه‌های انسانی، متکثر، متنوع و تغییرپذیرند. شاعر مانند هر انسان دیگری دستخوش عواطف گوناگون است؛ ولی تفاوت شاعران با سایر انسان‌ها در این مورد، آن است که عواطف دیگر انسان‌ها ثابت نمی‌شود و حضور، تحول و یا تناقض جلوه‌های مختلف آن‌ها به واکاوی و مقایسه گذاشته نمی‌شود، درحالی‌که عواطف شاعران در سروده‌هایشان ثبت می‌شود و می‌تواند سرچشمه‌ی داورهای مختلف درباره‌ی آنان باشد. در این واکاوی‌ها همچنین می‌توان قوس تحولات عاطفی شاعران را نیز ترسیم کرد و یا دگرگونی‌های روانی، تغییر مشرب و تحول جهان‌بینی آن‌ها را مورد مطالعه قرار داد و حتی می‌توان تا زوایای روح و ضمیر شاعران نفوذ کرد؛ کاری که در پژوهش‌های ادبی ما کمتر دیده می‌شود. چنین کاری را نمی‌توان با مطالعه و بررسی موردی و صرفاً با اتکا بر نمونه‌های موردی از ابیات پراکنده‌ی سراینده‌گان عملی کرد. پژوهشی از این قسم، سازوکار علمی خود را دارد و زمینه‌ی مطالعه و بررسی وسیع‌تری را می‌طلبد.

عواطف انسان‌ها به‌طور عام و شاعران به‌طور خاص، بازتاب شرایط فردی و درونی، تربیتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی اقلیمی آن‌هاست. این عواطف در

سال‌های مختلف عمر شاعر و در سایه‌ی تجربه‌مندی‌های او دستخوش تحولات گوناگون می‌شود و به‌همین سبب نمی‌توان درباره‌ی حضور یا غلبه‌ی عاطفه یا عاطفه‌های خاص در شاعران، با جزمیت و قطعیت سخن گفت. هرگونه داوری در این مورد، نسبی است. این داوری درباره‌ی شاعران گذشته و درگذشته، با استواری افزون‌تری همراه است و در مورد شاعرانی که معاصر ما هستند از نسبی بودن بیش‌تری برخوردار است؛ زیرا پیش‌بینی آینده‌ی عاطفی اشخاص یا تغییرات احتمالی در عاطفه‌ی آنان تا حدی دشوار است.

حافظ، شاعر بزرگ و غزل‌سرای نامدار پارسی، از جمله شاعران درون‌گرایی است که نمودهای آشکاری از ابعاد زندگی و زمینه‌های روحی او در شعرش صراحت چندانی ندارد و بسیاری از گفته‌ها درباره‌ی حالات روحی او در لایه‌هایی از ابهام و غباری از احتمالات، مطرح شده است. درباره‌ی کمتر موضوعی از زندگی این شاعر بزرگ با قطعیت می‌توان سخن گفت تا جایی که باید اعتراف کرد مجهولات ما درباره‌ی زندگی حافظ بیش‌تر از معلومات ماست و از همین روست که پیرامون زندگی و مناسبت‌های مختلف حیات این شاعر، بیش از هر سراینده‌ی دیگری داستان‌پردازی کرده‌اند.

در این گفتار محدود، مجال مناسب برای وارد شدن به جنبه‌های مختلف زندگی و مشرب و روحیات خواجه‌ی شیراز نداریم و دایره‌ی بحث را صرفاً به شرایط و ویژگی‌های عاطفی حاکم بر روان او محدود می‌کنیم.

## ۲. زمانه‌ی اندوه‌زای حافظ

روزگار زندگی حافظ و دهه‌های آخر قرن هشتم هجری را باید یکی از آشفته‌ترین و پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخ ایران به‌شمار آورد. این آشفستگی و نابسامانی در اقلیم فارس و اطراف آن بیش‌تر بوده است. قتل‌ها، ویرانگری‌ها، بی‌اخلاقی‌ها، پدرکشی‌ها و

برادرکشی‌ها، ریاورزی‌ها و رذایل دیگر، جایی برای خصلت‌های نیک انسانی باقی نگذاشته بود.

حکومت منسجم ایلخانی که امید می‌رفت تا ویرانگری‌های مغولان را جبران کند، پس از چند دهه به تدریج متلاشی شد و تقریباً مقارن کودکی و نوجوانی حافظ، طومار زندگی آخرین حکمران ایلخانی یعنی سلطان ابوسعید بهادر به سال ۷۳۶ هجری قمری بسته شد و قلمرو ایلخانیان پس از این واقعه به سرعت تجزیه گردید و این آغاز منازعه‌ی دولت‌های کوچک محلی در نقاط مختلف ایران بود. در این دولت‌های محلی هر از چند گاهی کسی به حکومت می‌رسید و امیران و حاکمان برای بقای خود از هیچ غدر و مکرری پروا نداشتند.

حکومت کوتاه شاه شیخ ابواسحاق که سایه‌ای از امن و امان بر سر فارسیان افکنده بود، پس از مدتی کوتاه با سلطه‌ی امیر مبارزالدین به پایان رسید و دوران حکومت امیر مبارزالدین همچون کابوسی هولناک فرارسید. او برای مقبول نشان دادن خود می‌کوشید تا خویشتن را منجی و نگهبان شرع نشان دهد. حاصل ریاکاری این امیر مزور و فاسق آن بود که به قول حافظ، در میخانه‌ها را بستند و باب ریا و تزویر را گشودند. امیر مبارزالدین در مسیر تشرع کاذب خود به‌همین مایه کارها و احتساب ظاهری بسنده نمی‌کرد، بلکه دستور داده بود تا انبوهی از کتاب‌هایی را که ظاهرشان به تصور او خلاف شرع پنداشته می‌شد و خواندنشان شاید سبب خللی در مبانی شرع و مسلمانی می‌گردید، به آب بشویند و یا در آتش بسوزانند و حتی بنا به روایتی امر کرده بود که صندوق گور سعدی را هم که به پندار او در بعضی از سروده‌هایش بوی بی‌اعتقادی احساس می‌شد، بسوزانند تا آنکه پسرش شاه شجاع واسطه شد و مدعی گردید که سعدی در اواخر عمر توبه کرده است؛ (رک: زرین کوب، ۱۳۶۴: ۵۱) و این عذر البته برای امیر مبارزالدین می‌توانست پذیرفتنی باشد، زیرا همه می‌دانستند که او خود نیز پس از آلودگی به انواع معاصی و مفاسد، در چهل سالگی به ظاهر توبه کرده بود.

با زوال حکومت امیر مبارزالدین و روی کار آمدن شاه شجاع که خویی متفاوت با پدر داشت، امید می‌رفت که حال و روز مردم و دشواری معاش رعایا بهتر شود و البته تاحدی نیز چنین شد، چنانکه حافظ هم در غزلی که در آغاز سلطنت شاه شجاع سروده، رسیدن دولت او را بشارت داده است. شاه شجاع از عوالم شعر و ادب هم بهره داشت و به همین سبب، حافظ یک‌چندی ملازم آستان او بود، ولی آنچه درباره‌ی شاه شجاع گفته‌اند نیز خالی از مبالغه‌هایی نیست؛ زیرا او نیز در حالات و رفتارهایش کاستی‌های بسیار بود. حافظ با همه‌ی ستایش‌هایش در حق شاه شجاع، پس از چندی مورد بی‌مهری این پادشاه قرار گرفت و مأیوسانه گوشه‌ی انزوا گزید.

با مرگ شاه شجاع، پسرش امیر زین‌العابدین به حکومت رسید. او اگرچه مورد توجه و مهر رعایا و زیردستان بود، ولی اقتدار شاه شجاع را نداشت و پس از مدتی کوتاه، قتل و ناامنی، غارت و تعرض به مال مردم و بی‌عدالتی سراسر فارس را فراگرفت (رک: غنی، ۱۳۷۵: ۱۳۹۵). آنچه سبب ضعف بیش‌تر حکومت سلطان زین‌العابدین می‌شد، آوازه‌ی لشکرکشی امیر تیمور گورکان و یورش احتمالی او به نواحی مرکزی و جنوبی ایران، از جمله اصفهان و شیراز بود و چه بسا کسانی که در این آشفته‌حالی، آمدن تیمور را انتظار می‌کشیدند که شاید این دژخیم مهاجم موجب نظم و نسقی در این سرزمین شود. حافظ در غزلی این انتظار و احتمال را چنین بازتاب می‌دهد:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی      دل ز تنهایی به جان آمد دریغا همدمی  
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو؟      ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی  
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم      کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی  
زیرکی را گفتم این احوال بین خندیدوگفت      صعب‌روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی

(۴۶۱)

اما این ترک سمرقندی هم نتوانست حال مردم فارس و پریشانی اوضاع را مرمّتی بخشد؛ زیرا با آمدن تیمور و تجزیه شدن قلمرو آل مظفر، جنگ شاهزادگان مظفّری

بیش تر شد و هرکدام می کوشیدند تا گلیم پاره‌ای از میراث این سلسله را نصیب خود کنند.

حافظ که از غایت رنج و دریغ، هر از چند گاهی به یکی از این شاهزادگان امید می بست، نتیجه‌ای جز نومیدی نمی یافت و در این روزگار دشوار که مقارن روزگار پیری او بود، همواره اندوه بر اندوه را در خاطر آزردگی خود پذیرا می شد.

اوضاع اجتماعی مردم نیز حالی اسفبار داشت. خراج و مالیات های کلان، موجب فلاکت کشاورزان و پیشه‌وران شده بود؛ زیرا اگر مختصر چیزی برایشان باقی می ماند، نصیب سپاهیان می شد که گاه به گاه با حمایت امیری دست به غارت مردم می زدند تا جایی که به گفته‌ی صاحب شیرازنامه که یکی از مورخان این روزگار بوده است، در مردم طاقت و توانی نمانده بود و راهی جز دعا نداشتند و عاجزانه به درگاه خدا استغاثه می کردند که پروردگارا دیگر در ما طاقتی نمانده است، تو خود یاور ما باش (رک. زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۱۷-۱۱۹).

در این هنگامه‌ی مرگ ارزش‌ها، هرکس در ریاورزی و تزویر خیرگی بیش تری داشت، حریفان را آسان تر از میدان به در می کرد و آنان که در حيله‌گری و چاپلوسی دست و زبانی قوی تر داشتند، مقام و منصب بالاتری می یافتند. بی اخلاقی و ترک ادب تا آنجا بود که دشنام و بی ادبی با زبان و کلام عام آمیخته شده بود. درباره‌ی امیر مبارزالدین نوشته‌اند که در دشنام دادن به قدری وقیح بود که هیچ کس از حاشیه و دستگاه وی از زبانش ایمن نبود و چون حال سلطان چنین می بود، احوال حواشی و اطرافیان او نیز معلوم است. حافظ که امیدی به بهبودی این حال نمی داشت، چنین سروده است:

کجا روم، چه کنم، چون روم، چه چاره کنم که گشته‌ام ز غم و رنج روزگار ملول  
(۴/۳۰۰)

اوضاع اقتصادی نیز بهتر از شرایط سیاسی و اجتماعی نبود. غصب آب و ملک زارعان و دهقانان، رواج برات‌های کهنه‌نمایی که گاه و بیگاه پیدا می شد و مال و هستی

مردم را بر باد می‌داد، حکایت دیگری از این آشفته‌بازار است. شلتاق‌های نازخاتونی در تاریخ اجتماعی - اقتصادی این دوره بس خواندنی است (رک. انجوی شیرازی، ۱۳۴۶: مقدمه‌ی دیوان حافظ، ۵۹). روشن است که شاعری مانند حافظ با همه‌ی این دشواری‌ها و نیز آغاز رنج میان‌سالگی و سالخوردگی نمی‌توانست اسیر اندوهی جان‌کاه و رنجی آزارنده‌ی نباشد.

### ۳. بازتاب عاطفه‌ی اندوه در شعر حافظ

اندوه، چیزی جز زوال شادی و امید نیست. هر اندازه شادی‌ها را از انسان بگیرد، به همان میزان، اندوه را برایش به ارمغان می‌آورد. ریا و تزویر، نابرابری و نفاق، فقر و ترس، یأس و عدم امنیت و اجحاف و ظلم خواص و عوام، جایی برای شادی شاعر باقی نمی‌گذاشت و از همین روی است که اندوه، دامن جان شاعر را رها نمی‌کرد. غم با تکراری ۱۷۸ باره، یکی از پر بسامدترین واژه‌ها در دیوان حافظ است، بی‌آنکه مترادفات و متعلقات آن مانند غصه، درد، ناله، اندوه، سوز، گداز و مانند آن‌ها را در شمار آوریم:

چگونه شاد شود اندرون غمگینم  
به اختیار که از اختیار بیرون است

(۵۵)

حضور و بسامد واژگانی چون گریه، ماتم، مرده، مرده‌دل، نامهربان، محزون، نامه‌سیاه، نژند، اشکبار، افسرده، بدحال، پریشان‌دل، جگرخون، خونین جگر، جامه‌دران، جان‌سوز، داغ‌دار، خون‌پالا، خون‌فشان، دل‌افگار، مبتلا و خیل واژگانی از این قسم می‌توانند در نشان دادن حالات روحی شاعر، روشنگر باشد.

حافظ که همواره در اندیشه‌ی احوال مردم روزگار و در فکر دغدغه‌های کلان انسانی بود، نمی‌توانست از اندوهی فلسفی رها باشد. این اندوه فلسفی گاه چنان در مسایل شخصی شاعر تنیده شده است که جدا کردن آن‌ها از یکدیگر دشوار است.

لحظه‌های تنهایی، بی‌همدلی و بی‌همزبانی حافظ گاه او را در چنان تنگنایی قرار می‌داد که چاره‌ای جز سر به گریبان بردن و گریه‌های شام و سحر نمی‌شناخت و از

همین روی است که گریه و اشک یکی از موتیف‌های قوی در شعر او شده است. خواجه در برخی از ابیات خود چنان سخن می‌گوید که پنداری اشک و سرشک، همدم دیرینه‌ی او بوده‌اند:

- از بن هر مژه‌ام آب روان است بیا      اگرت میل لب جوی و تماشا باشد (۱۵۳)

- چه گویمت که ز سوز درون چه می‌بینم      ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز (۲۵۴)

- از دیده خون دل همه بر روی ما رود      بر روی ما ز دیده چه گویم چه‌ها رود (۲۱۵)

بازتاب دیگری از حضور اندوه در فضای روحی حافظ را می‌توان در نگاه او به دنیای پیرامون و جلوه‌های رنگ‌ها دانست. انسان غم‌زده در غلبه‌ی حالات اندوه جز سیاهی نمی‌بیند و شاید به همین سبب است که رنگ سیاه بیش از ۲۳ بار و مترادفات و مشتقات آن مانند مشکین، زنگاری، نیلی، ازرق و کبود با بسامدی نزدیک به ۵۰ بار در غزل‌های حافظ تکرار شده است؛ درحالی‌که رنگ سفید تنها یک بار، رنگ سبز ۱۲ بار و رنگ ارغوانی ۴ بار در شعر این سراینده تکرار شده است.

#### ۴. اشتیاق گریز از اندوه

در این پژوهش مراد ما آن نیست تا اثبات کنیم که حافظ خود را یکسره در دامان اندوه رها کرده بود. خواجه‌ی شیراز با همه‌ی آنچه گفته شد، همواره با اندوه در جدال بوده و پیوسته می‌کوشیده است تا خود را از سیطره‌ی شیطان غم برهاند. حافظ با همه‌ی اندوه کهنه‌ای که ژرفای وجودش را می‌آزرده، در پی غم‌پرستی و غم‌ستایی نبوده است. لحظه‌های گذر از اندوه در شعر حافظ بسیار است و با همین قصد و نیت است که خواجه در گریز از اندوه، فرصت‌سوزی نمی‌کرده و به هر بهانه‌ای می‌کوشیده تا در دنیای ذهنی و دریافت‌های انتزاعی خود هم که شده است، به‌نوعی از چنگال غم رها شود و بهانه‌ای برای شاد بودن بیابد. این سخن میلتن سخت مشهور است که ذهن آدمی در مواقعی خاص، می‌تواند بهشتی از جهنم و جهنمی از بهشت بسازد.

حضور رگه‌هایی از مشرب‌خیامی در بعضی از غزل‌های حافظ، جنبه‌ای دیگر از

تلاش شاعر برای رها شدن از اندوه است. بعضی از روان‌شناسان روزگار ما یکی از

کارگرترین راه‌های غلبه بر اندوه را غنیمت شمردن وقت و زیستن در حال می‌دانند؛ یعنی همان چیزی که یکی از اصلی‌ترین پندارهای خیامی است.

میل به تساهل، دستمایه‌ی دیگر خواجه در گریز از اندوه بوده است. این روحیه‌ی تساهل که بی‌پیوند با مشرب عرفانی او هم نمی‌بود، شاعر را بر آن می‌داشت تا همه چیز را در این دنیا گذشتنی و گذاشتنی بداند و تلخ و شیرین این دنیا را ناپایدار بشناسد:

- دوش پنهان گفت با من کاردانی تیزهوش کز شما پنهان نباید داشت راز می فروش  
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت‌کوش  
(۲۸۱)

- حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم  
(۳۲۱)

- نقد عمرت ببرد غصه‌ی دنیا به گزاف گر شب و روز در این قصه‌ی مشکل باشی  
(۴۴۷)

با توجه به آنچه گفته شد اگر در برخی از سروده‌های حافظ سایه‌روشنی از اندوه و شادی دیده می‌شود، نباید حمل بر تذبذب احوال او گردد و نمودی از تناقض نگاه‌های شاعر را در ذهن پدیدار کند؛ بلکه باید این واقعیت را پذیرفت که در حیات سراینده‌ای چون حافظ، لحظه‌های خوش و ناخوش بسیار بوده است و این حالات گوناگون می‌تواند بازتاب لحظه‌های مختلف زندگی شاعر بوده باشد.

هرچند تاریخ سرایش بسیاری از غزل‌های خواجه بر ما روشن نیست، اما همچنان قرینه‌هایی تاریخی وجود دارد که بتوانیم بخشی از غزل‌های حافظ را در تعلق به ادوار زندگی او طبقه‌بندی کنیم. با تعمق در این غزل‌ها شاید بتوان گفت که عطفه‌ی اندوه در غزل‌های حافظ بیش‌تر متعلق به روزگار میان‌سالگی و سالخوردگی شاعر است؛ یعنی همان سال‌هایی که از سیاه‌ترین دوران‌های تاریخ ایران در اقلیم فارس به‌شمار می‌آید و درمقابل، آنچه نمودی از شادی دارد یادگاری از روزگار سرخوشی و جوانی شاعر است



و پنداری شاعر می‌کوشیده تا بارقه‌های این شادی را تا واپسین روزهای زندگی خود زنده نگاه دارد.

### کتاب‌نامه

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان*. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۴۶). *دیوان*. به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: ابن سینا.

زرکوب شیرازی، احمد (۱۳۵۰). *شیراز نامه*. شیراز: کتابخانه‌ی احمدی و معرفت.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). *از کوچه‌ی زندان*. تهران: امیرکبیر.

صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۶۴). *فرهنگ واژه‌نمای حافظ*. تهران: امیرکبیر.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰). *مسایل عصر ایلیخانان*. تهران: آگاه.